

ادبیات تطبیقی و مفهوم امروزین آن

منصور پیرانی^۱



چکیده

نزدیک به دو قرن از پیدایش دانش «ادبیات تطبیقی» در جهان دانش و اندیشه می‌گذرد. در این مدت این دانش منتقدان موافق و مخالف زیادی را در دامن خود پرورده است؛ در دانشگاه‌های بسیاری از کشورها کرسی ادبیات تطبیقی بنیاد نهاده شده است و با آن که اندیشمندان و صاحب‌نظران از همان آغاز پیدایش و شکل‌گیری این دانش، برای تعریف و تبیین مفهوم ادبیات تطبیقی وقت و نیروی فراوان صرف کردند، اما بحث و مجادله‌ها در این زمینه همچنان ادامه دارد و هنوز هم مفهوم واحدی از ادبیات تطبیقی، که آگاهان و علاقه‌مندان را خرسند کند، به دست نیامده است. اندیشمندان و منتقدان کشورهایی که دارای ادبیات ریشه‌دار و پر بار هستند، در کنار این تلاش‌ها از این دانش نوپا برای ترویج اندیشه و آثار ادبی خود بهره‌ها گرفتند و شاعران و نویسندگانشان را به ملت‌های دیگر شناساندند و از اندیشه و آثار و چهره‌های ادبی ملت‌های دیگر

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبائی.

در جهت بارورتر کردن ادبیات و فکر و فرهنگشان سودها بردند. به نظر می‌رسد که گسترده‌گی قلمرو دانش ادبیات تطبیقی از یک سو و نوع نگرش ملت‌ها به ادبیات و برداشت از آن و تفاوت‌های فکری و فرهنگی از سوی دیگر، موجب شده است که رسیدن به تعریف و مفهومی واحد از ادبیات تطبیقی نزد صاحب‌نظران دشوار باشد. این مختصر نه برای گره‌گشایی از این معضل — که البته به جای خود لازم و سودمند است — بلکه کوششی است به حد و سع که این روند را بر اساس پاره‌های نظریه‌ها و با توجه به دو رویکرد متفاوت در عرصه پژوهش‌های تطبیقی ترسیم کند.

کلیدواژه‌ها: ادبیات، ادبیات تطبیقی، روابط ادبی، فرهنگ، ملت، هویت ملی، ملی‌گرایی.

درآمد

درست است که کشور فرانسه را زادگاه ادبیات تطبیقی می‌دانند و این که پژوهشگران فرانسوی نخستین کسانی بودند که در این شیوه به تحقیق پرداختند، و آنجا بود که فرانسوا آبل ویلمان^۱ به سال ۱۸۲۸م در کلاس‌های درس خود از تأثیر متقابل ادبیات انگلیسی، ایتالیایی، و فرانسوی بر یکدیگر سخن گفت و برای نخستین بار اصطلاح «ادبیات تطبیقی» را به کار برد، و بعد از او ژان ژاک آمپر به سنجش ادبیات شرق و غرب پرداخت و دانشجویان خود را به پژوهش در ادبیات ملت‌های دیگر برانگیخت؛ اما واقعیت این است که «ادبیات تطبیقی» همانند خود «ادبیات» از آن ملت‌هاست و همان‌گونه که ادبیات همزاد انسان است، ادبیات تطبیقی نیز همزاد اندیشه و زبان انسان است. از آن روز که انسان زبان به سخن گشود و اقوام و ملت‌ها پدید آمدند، ادبیات تطبیقی نیز به وجود آمد. هر ملتی — نخبگان و اندیشمندان — با دیدگاهی خاص که محصول عامل و عناصر گوناگونی چون محیط، نژاد، وراثت، زمان، زبان، فرهنگ و... است، به ادبیات نگاه می‌کند و بنا به درک و دریافت خود اثر یا آثاری پدید می‌آورد.

مفهوم ادبیات تطبیقی از نظر موافقان و مخالفان

با توجه به آنچه گفته شد و همچنین با در نظر گرفتن قلمرو گسترده ادبیات، طبیعی می‌نماید که تعریف و مفهوم واحدی از «ادبیات تطبیقی» که به اجماع، مورد پسند و پذیرش

1. François Abel Velemain

صاحب‌نظران و منتقدان باشد — همچنان که برای خود «ادبیات» — به دست نیاید و مفهوم این اصطلاح حتی در میان بزرگان این دانش محل نزاع باشد. با نگاهی به مجموع تعریف‌های ارائه شده (بر اساس منابع قابل دسترسی) می‌توان گفت که نکته مشترک و مورد اتفاق همه صاحب‌نظران این دانش همان است که ژان ژاک آمپر و پژوهشگران ادبیات تطبیقی بعد از او، به ویژه ام. اف. گویارد در عمل و نظر بدان پرداختند، یعنی «بررسی روابط ادبی میان ملت‌ها».^۱ این مفهوم بعدها گسترش می‌یابد و بعد از پشت سر نهادن فراز و فرودها و مجادله‌های فراوان، هنری رماک، بنیانگذار نحلهٔ امریکایی ادبیات تطبیقی، آن را از محدودهٔ «روابط ادبی» به حوزه‌های دیگر معارف و علوم انسانی نیز می‌کشد.^۲ به هر حال، از پژوهش‌های انجام گرفته و آثار عرضه شده چنین برمی‌آید که از میان رویکرد نحله‌های گوناگون در قلمرو پژوهش‌های تطبیقی، دو گرایش عمده در این عرصهٔ چالش بیشتر فعال بوده‌اند: نخست گرایشی که دامنهٔ پژوهش‌های مربوط به ادبیات تطبیقی را به پژوهش‌های ادبی صرف محدود می‌کند و به حوزه‌های دیگر نمی‌کشد و شرط تطبیق و گسترش زمینهٔ مطالعاتی آن را «مطالعات زوجی، روابط تاریخی و وجود اثرگذاری و اثرپذیری میان ادبیات (آثار ادبی) و ملت‌ها می‌داند» (نحلهٔ فرانسوی ادبیات تطبیقی).^۳ دیگر، گرایشی که قلمرو مفهوم ادبیات تطبیقی را آن قدر وسیع می‌گیرد که پژوهش‌های تطبیقی نه تنها ادبیات و آثار ادبی ملت‌ها، بلکه دیگر حوزه‌های فعالیت‌های هنری همچون مجسمه‌سازی، نقاشی، معماری، موسیقی و... و حتی قلمرو دیگر شاخه‌های معارف و علوم انسانی را نیز در بر می‌گیرد. (نحلهٔ امریکایی ادبیات تطبیقی).^۴

بنا به آنچه گفته شد، به نظر می‌آید رسیدن به مفهوم واحدی از «ادبیات تطبیقی» که همگان یا دست‌کم بیشتر پژوهشگران و صاحب‌نظران بر آن همدستان باشند، دشوار باشد. اما این اختلاف‌نظرهای آنان را از آن جهت که موجب نزدیکی ملت‌ها به یکدیگر می‌گردد — که از مراتب اهمیت و سودمندی ادبیات تطبیقی به شمار است — می‌توان پذیرفت و غنیمت شمرد. این اختلاف‌نظرها هرچه باشد، نباید ما را از تلاش و تکاپو در این عرصه بازدارد، چرا که با توجه به نظر و ستایش بزرگان جهان در عرصهٔ ادب در طول سالیان و

۱. گویارد، ام، اف، ادبیات تطبیقی، ترجمهٔ علی‌اکبر خان‌محمدی، تهران، پازنگ، ۱۳۷۴، صص ۱۶-۱۷.

۲. خطیب، حسام، آفاق‌الادب المقارن عربیاً و عالمیاً، مصر، دارالفکر معاصر، ۱۴۲۴ هـ / ۲۰۰۳ م، ص ۵۰.

3. Bassnett, Susan, *Comparative Literature. A Critical Introduction*, Blackwell, 3rd edition, 1997, pp. 13-17.

4. Ibid, p. 31.

قرن‌های مختلف، ادبیات ایران هم در عرصه فکر و فرهنگ جهانی سهمی برای خود دارد که شناخت و نگهداری و پروردن و بارور کردن آن وظیفه ایرانی است و ادبیات تطبیقی می‌تواند راه مطمئن و ارزشمندی در این امر خطیر باشد.

نحله فرانسوی

بی‌تردید کسی که بخواهد در زمینه ادبیات تطبیقی کار کند یا مدعی مطالعه و پژوهش در این عرصه باشد، همچنان باید به این پرسش اجتناب‌ناپذیر که ذهن هر پژوهشگری را به خود مشغول می‌دارد، پاسخ گوید که «ادبیات تطبیقی چیست؟»؛ پرسشی که از آغاز پیدایش این رشته مطالعاتی مطرح بوده است. شاید ساده‌ترین پاسخی که به ذهن می‌رسد، این باشد که «ادبیات تطبیقی، مطالعه و تتبع در متونی است همسان، با محتوایی همانند یا نزدیک به هم، که در میان ملت‌ها با فرهنگ‌های گوناگون وجود دارد و دانشی است میان‌رشته‌ای که با انگاره‌ها و الگوهای ارتباطی در ادبیات‌های گوناگون در طول زمان و مکان پیوند دارد. ماتیو آرنولد^۱ - نخستین کسی که دانش ادبیات تطبیقی را در جامعه انگلیس مطرح ساخت - در سخنرانی افتتاحیه خود در دانشگاه آکسفورد به سال ۱۸۶۷م، سخنانی ارائه کرد که امروزه هم ممکن است خیلی‌ها با نظر او همداستان باشند: «همه جا ارتباط و پیوستگی هست. همه جا شواهد و امثال هست. هیچ حادثه‌ای و هیچ ادبیات منفردی نیست که به اندازه کافی، جامع و کامل باشد، مگر در ارتباط با حوادث دیگر و ادبیات‌های دیگر».^۲

وارد شدن به قلمرو مطالعه و شناخت فرهنگ‌ها و آثار و اندیشه‌های بشری، در واقع همان پرداختن به ادبیات و پژوهش‌های تطبیقی است؛ همچنان که مطالعه اثری از ادبیات یک ملت، اثری از ادبیات ملتی دیگر را به ذهن متبادر می‌کند؛ یا مطالعه شعری از یک شاعر یا داستانی از نویسنده‌ای، اثر شاعر یا نویسنده‌ای از ملت دیگر را به خاطر می‌آورد، چنان که شعر «کتیبه» از مهدی اخوان ثالث افسانه سیزیف را به ذهن می‌آورد.^۳ چه بسا از این طریق بتوان سرچشمه‌های بسیاری از آثار و قصه‌های موجود در فرهنگ و آثار ملت‌ها را جست‌وجو کرد و یافت. وقتی مطالعه و پژوهش را آغاز می‌کنیم، به سوی تازه‌ترین یافته‌های علمی حرکت می‌کنیم که تداعی‌گرند و در پاره‌ای موارد ایجاد رابطه می‌کنند. دیگر نه با ادبیات منفرد و ادبیات یک ملت، که با فضای باز و گسترده ادبیات‌های دیگر مواجه هستیم

1. Mathew Arnold

2. Ibid, p. 1.

3. - درودیان، ولی‌الله، سرچشمه‌های الهام شاعران، تهران، چشمه، ۱۳۶۹.

که گوته، شاعر آلمانی، از آن به ادبیات جهانی^۱ تعبیر می‌کرد و با اعتقاد به این که «شعر سرمایه مشترک همه افراد بشر است» می‌خواست با آثار ادبی ملت‌های دیگر آشنا شود و در این راستا دیگران را هم به همراهی و همگامی با خود فرا می‌خواند.

با توجه به آنچه گفته شد، مفهوم ادبیات تطبیقی از آغاز پیدایش و از زمان اعلام رسمیت آن به عنوان دانشی مستقل، تا دهه ۱۹۶۰م، که نظریه رماک اعلام شد، مبتنی بر مقایسه متون همسان، و بررسی مفاهیم و مضامین مشترک و احیاناً نزدیک به هم بود. اما امروزه در سایه عرضه انبوه کتاب و مجلات به بازار جهانی و پیدایش افق دید گسترده، می‌توان از این تصویر ابتدایی که بعضی‌ها بدان پایبند هستند، چشم‌پوشی کرد. این سخن به این معنا نیست که مناقشات و نزاع‌های منتقدان در خصوص مفهوم ادبیات تطبیقی پایان یافته است، بلکه نشان می‌دهد که پژوهشگران و منتقدان هنوز هم با پرسش‌هایی که از حدود ۱۵۰ سال پیش مطرح بوده، درگیر هستند؛ از جمله این که «ادبیات تطبیقی چیست؟»؛ «چگونه می‌توان به تحقیق پرداخت؟»؛ «معیار و ملاک‌ها کدام است؟»؛ «اگر ادبیات هر ملتی صاحب آثار ماندگار و دارای اصول و معیارهایی است، اصول و معیارهای ادبیات تطبیقی چیست؟ و آثار معتبر در این زمینه کدام است؟»؛ «پژوهشگر ادبیات تطبیقی چگونه و چه آثاری را برگزیند و تطبیق دهد؟»؛ «آیا ادبیات تطبیقی خود دانشی مستقل است یا شاخه‌ای از مطالعات علوم انسانی است؟» اینها و بسیاری از این گونه پرسش‌ها عوامل بازدارنده‌ای هستند که اجازه نمی‌دهند پژوهشگران منویات خود را با فراغ‌بال پیش ببرند. از این روست که ما از سال ۱۹۵۰م به این سو از چه چیزی می‌شنویم که رنه ولک به «بحران ادبیات تطبیقی» تعبیر کرده است.^۲

همچنان که اشاره شد، اصطلاح ادبیات تطبیقی از همان آغاز شکل‌گیری محل نزاع بود و گرایش‌ها و مناقشات شدید موافق و مخالف را برمی‌انگیخت. بندتو کروچه،^۳ منتقد ایتالیایی، ضمن انتقاد شدید از این اصطلاح، سخت مخالف تصویب آن به عنوان رشته‌ای مستقل بود و عقیده داشت که «هیچ رشته مطالعاتی‌ای بی‌روح‌تر و کسل‌کننده‌تر از آن نیست». وی ادبیات تطبیقی را مناسب حوزه مطالعات تاریخ ادبی می‌دانست و معتقد بود که

1. Weltliterature

2. Welck, Rene, *Concepts of Criticism*, New Heaven and London, Yale University Press, pp. 282-95.

3. Benedetto Croce

«ادبیات تطبیقی بغرنج‌سازی و سرپوش گذاشتن بر حقیقتی آشکار است».^۱ در مقابل، چارلز میلز گیلی^۲ از بنیانگذاران ادبیات تطبیقی امریکای شمالی، اعلام کرد که اساس کار پژوهشگر ادبیات تطبیقی این است که «ادبیات را به عنوان یک رسانه فکری ممتاز و مکمل و جلوه مشترک از انسانیت بپذیرد که بی‌تردید از طریق موقعیت‌های اجتماعی فرد و به وسیله تأثیرات نژادی، تاریخی، فرهنگی، محیطی، زبانی، فرصت‌های اجتماعی، و موانع و محدودیت‌ها، بدون توجه به دوره و هیئت و پوشش و ملیت متمایز می‌شود و از نیازهای مشترک و آرمان‌های انسان و استعداد‌های مشترک روانی و فیزیولوژیکی سرچشمه می‌گیرد».^۳

فرانسوا ژوست،^۴ منتقد فرانسوی، هم در سال ۱۹۷۴ م مدعی شد که «ادبیات ملی به خاطر چشم‌انداز محدود و ساختگی‌اش نمی‌تواند خود را به عنوان شاخه مطالعاتی مطلوبی مطرح کند، در حالی که ادبیات تطبیقی که فراتر از یک رشته دانشگاهی می‌نماید، نگاهی فراگیرتر از دنیای دانش به ادبیات است؛ در واقع ادبیات تطبیقی، بوم‌شناسی انسان‌گرایانه و جهان‌نگری ادبی و مظهر تجلی جهان فرهنگی است».^۵ اندیشمندان منتقدی چون ژوست و گیلی، ادبیات تطبیقی را گونه‌ای کیش جهانی^۶ می‌دانستند، بر این اساس که وقتی محققان کارهای پژوهشی اساسی را در این زمینه برعهده می‌گیرند، همه تفاوت‌های و اختلافات فکری و فرهنگی را نادیده می‌گیرند؛ هنر وسیله‌ای برای ایجاد هماهنگی جهانی تلقی می‌شود؛ پژوهشگر ادبیات تطبیقی آن هنرمندی است که این رو ناگزیر باید توانایی و مهارت‌های لازم را دارا باشد. رنه ولک در الزام محققان به داشتن چنین توانایی‌هایی می‌نویسد: «مطالعه ادبیات تطبیقی ایجاب می‌کند که محققان در زبان‌های گوناگون تبحر داشته باشند. این کار نیازمند آن است که چشم‌انداز خود را وسیع‌تر و احساسات بومی خود را نادیده بگیریم»^۷ کاری که چندان هم آسان نیست؛ بر این اساس که ادبیات در همه جا یکی است، همان گونه که هنر و بشر یکی است».^۸ پژوهشگر ادبیات تطبیقی همانند سفیری که

1. Bassanett, *op. cit.*, p. 3.

2. Charles Mills Gayley

3. *Ibid*, p. 3.

4. François Jost

5. *Ibid*, pp. 3-4.

6. World Religion

۷. این تعبیر در ترجمه متن «سرکوب کنیم» آمده است. با احترام به مترجمان تعبیر آنان را به «نادیده بگیریم» تغییر دادیم.

۸. ولک، رنه، و وارن، آوستن، نظریه ادبیات، ترجمه ضیاء موحد و پرویز مهاجر، انتشارات علمی و فرهنگی، ج ۲، ۱۳۸۲، ص ۴۶.

رسالتی را عهده دار باشد، در ادبیات ملت‌ها به جست‌وجو می‌پردازد. از پیامدهای آن وسعت بخشیدن به ادبیات قومی و ملی، و ایجاد تعادل و تعامل و برابری فرهنگی است که موجب نزدیکی ملت‌ها و اقوام به یکدیگر و چه بسا منجر به وحدت ملی و وحدت نسبی عالم انسانی می‌گردد.^۱

از دهه ۱۹۶۰م که ادبیات تطبیقی ریشه می‌گیرد و می‌بالد، در پاره‌ای ایده‌ها و پدیده‌ها که ارزش جهانی هم داشتند، خدشه وارد می‌شود؛ از جمله در ادبیات که تا آن روز همچون هنر و بشر‌نگانه تلقی می‌شد. امواج عظیم تفکر انتقادی به سرعت از یک موضوع به موضوع دیگر و از شاخه‌ای به شاخه دیگر کشیده می‌شود. توجه پژوهشگران از تتبع در زمینه تطبیق متون و یافتن مشابهت‌ها و قرابت‌ها و از بررسی الگوهای تأثیر میان نویسندگان، به سوی نقش و اهمیت خواننده تغییر می‌یابد و «خوانندگان غربی به طور معناداری به سوی ادبیات انتقادی و مناقشات ادبی روی می‌آورند. همزمان با گرایش دانشجویان و تحصیل‌کردگان به ادبیات تطبیقی، که عقیده داشتند این رشته مطالعاتی از مرز کشورها فراتر خواهد رفت و فراسوی مرزهای مطالعاتی ادبیات‌های منفرد را در خواهد نوردید، مباحثات و مناقشات درباره حوزه‌های مطالعاتی این اصطلاح و حتی تعریف آن بی‌آن که فروکش کند، همچنان ادامه یافت. دامنه این مناقشات و نزاع‌ها تا بدانجا کشید که ادبیات تطبیقی را در نظر آنان به "غول کهن" بدل کرد و موجب دوری نسل جدید از ادبیات تطبیقی، و روی آوردن آنان به نظریه ادبی شد».^۲ در همان حال که توجه و گرایش به ادبیات تطبیقی در میان نسل جدید در غرب رو به کاهش داشت، در سوی دیگر این رشته از مرزهای مطالعاتی کشورهای اروپایی در می‌گذشت و در کشورهای دیگر ریشه می‌دوانید و پیش می‌رفت. طرح‌ها و ایده‌های جدید در کشورهایی چون تایوان، ژاپن، چین، هند، در حال شکل‌گیری بود. به خاطر ارتباط ادبیات تطبیقی با مسئله ملی‌گرایی و گرایش ملت‌ها به استقلال و علاقه به ملی‌گرایی، این رشته در بسیاری از کشورهای جهان سوم به ویژه هند با قوت بیشتر گسترش می‌یافت و پذیرفته می‌شد. گنیش دوی^۳ با نگاهی خوش‌بینانه معتقد بود «رشد ادبیات تطبیقی در هند با مسئله ملی‌گرایی هندی به طور مستقیم در ارتباط است و با توجه به این که ادبیات تطبیقی بر نقش فرهنگ و هویت ملی و تقویت آن تأکید داشته است، تقابل ادبیات تطبیقی و

۱. زرین کوب، عبدالحسین، نقش بر آب، تهران، سخن، چ ۳، ۱۳۷۴، ص ۳۱۴.

2. Bassnett, *op. cit.*, p. 5.

3. Ganesh Devy

ادبیات ملی که بعضی‌ها بر آن معتقدند، معنایی ندارد.^۱ استدلال گنش دوی از آن جهت که در یافتن سرچشمه‌های پیدایش اصطلاح ادبیات تطبیقی و موضوعات و مضامین مورد تطبیق می‌تواند سودمند باشد، با ارزش و قابل تأمل است. نکته دیگری که اشاره به آن بی‌فایده نخواهد بود، این است که از نقش و تأثیر «مطالعات مترجمی» در این راستا نمی‌توان چشم‌پوشی کرد که حلقه ارتباطی میان اندیشه‌ها و ایده‌ها و عقاید ملت‌ها بوده و هست و این خود می‌تواند موضوع بحث و بررسی جداگانه‌ای باشد و فرصت مناسب دیگری می‌طلبد.

نحله آمریکایی

آنچه تا به اینجا گفته شد، همه در بیان رویکرد نحله فرانسوی به ادبیات تطبیقی بود که مبتنی بر مطالعات زوجی^۲ و مقایسه متون همسان و یافتن مضامین و موضوعات مشترک یا مشابه در آثار ادبی ملت‌ها بود و تا دهه ۱۹۶۰ م هر ملت و قومی که ادبیات تطبیقی را می‌پذیرفت و بر برگ و بارش می‌افزود، ریشه و منشأ همان نحله فرانسوی را قوت می‌بخشید. از ۱۹۶۰ م به این سو که نحله آمریکایی ادبیات تطبیقی شکل می‌گیرد، با رهیافت‌های علمی‌تر، نحله فرانسوی را تحت شعاع قرار می‌دهد و به تعبیری «شکوه و اقتدار آن را می‌شکند».^۳ و با پیدایش نحله آمریکایی ادبیات تطبیقی، این شاخه مطالعاتی دوبار رونق می‌گیرد و قلمرو مطالعاتی آن از نو تعریف می‌شود. بدین گونه از بحرانی که سال‌ها گریبانگیر آن بود، خارج می‌شود و حیاتی نو را آغاز می‌کند.

هنری رماک^۴ که نحله آمریکایی ادبیات تطبیقی را مطرح و اصول و مبانی آن را تبیین نمود، در مجموعه مقالاتی که به سال ۱۹۶۱ م درباره ادبیات تطبیقی چاپ و منتشر کرد، تعریفی نو از ادبیات تطبیقی ارائه داد، مبانی و معیارهای آن را مشخص کرد و به بیان تفاوت‌های آن با نحله فرانسوی پرداخت: «ادبیات تطبیقی مطالعه ادبیات در فراسوی مرزهای کشوری مشخص و مطالعه روابط میان ادبیات از یک سو و حوزه‌های دیگر دانش‌ها و علوم و معارف و باورها و عقاید از سوی دیگر است، از قبیل هنر (مثل نقاشی، مجسمه‌سازی، معماری، موسیقی و...)، فلسفه، تاریخ، علوم اجتماعی (مثل اقتصاد، سیاست، جامعه‌شناسی) دین، علوم و... خلاصه این که ادبیات تطبیقی مقایسه و تطبیق ادبیاتی مشخص

1. Ibid, pp. 5, 8.

2. Binary Study

3. Ibid, p. 31.

4. Henry Remak

با ادبیات و دیگر معارف انسانی موجود در میان ملت‌ها و اقوام دیگر است».^۱

رماک با ارائه این تعریف از ادبیات تطبیقی و بیان اصول و معیارهایش، آن را از نحله فرانسوی متمایز دانست و عقیده داشت که رویکرد پژوهشگران فرانسوی به ادبیات تطبیقی، تنگ‌نظرانه و متکی بر مستندات مبنتی بر واقعیت است و این گونه استدلال می‌کرد که پژوهش‌های تطبیق محققان فرانسوی که از رویکرد اثبات‌گرایانه^۲ در فلسفه مایه می‌گرفت، عازی از تخیل بود. وی ادبیات تطبیقی را بر خلاف نظر منتقدان و پژوهشگران فرانسوی نه رشته‌ای مستقل، بلکه دانشی میان‌رشته‌ای^۳ و در حقیقت پلی می‌دانست میان آثار ادبی ملت‌ها، که همانند رشته مطالعات فرهنگی به پژوهش و بررسی می‌پردازد. همچنین در حالی که پژوهشگران نحله فرانسوی در مطالعات خود بر محصول (یا اثر)^۴ نظر و تأکید داشتند، رویکرد هنری رماک پیرامون مسئله روند (یا فرایند)^۵ متمرکز بود. رماک در اصول بنیادی خود از طرح مسئله ملی‌گرایی که احیاناً موجب بروز تنش و تشنج می‌شد، دوری گزید و در تعریفی هم که پیش‌تر نقل افتاد، وی آگاهانه به جای اصطلاح ملی‌گرایی، از واژه کشور استفاده می‌کند که واژه‌ای است بی‌طرفانه و موجب تنش و تشنج سیاسی هم نمی‌شود. از این منظر می‌توان گفت که تعریف رماک از ادبیات تطبیقی، اگرچه به یقین آخرین و کامل‌ترین تعریف از این دانش نوپا نیست و نخواهد بود؛ اما از آن جهت که سیاست‌زدایانه است، با طبیعت علم و دانش‌های انسانی، سازگارتر می‌نماید. این برآیند سیاست‌زدایی از شاخصه‌های اساسی تعریف رماک از نحله امریکایی ادبیات تطبیقی و یکی از معیارهای آن در مقایسه با نحله فرانسوی و از دلایل پذیرش و نفوذ و رشد آن در مراکز علمی دنیا به حساب می‌آید.

نتیجه

با توجه به آنچه گذشت، نقد و نظرها درباره ادبیات تطبیقی بعد از این دو رویکردی که به اجمال اشاره شد، همچنان ادامه می‌یابد و فراز و نشیب‌های فراوانی را پشت سر می‌گذارد. تا دیروز برخی آن را خاموش و از بین رفته می‌پنداشتند و گروهی آن را در قلمرو مطالعات فرهنگی، و برخی دانشی مستقل، و برخی دانشی میان‌رشته‌ای قلمداد می‌کردند، امروزه

۱. خطیب: ۵۰.

2. positivistic

3. interdisciplinary

4. product

5. process

گروهی دیگری از منتقدان بر این باورند که ادبیات تطبیقی گونه‌ای روش‌شناسی است که از طریق آن «نفوذ و تأثیر متون به حوزه فرهنگ‌های گوناگون پژوهش و بررسی می‌شود».^۱



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

1. *A Dictionary of Cultural and Critical Theory*, Edited by Michael Payne, Blackwell, 1996., p. 114.